* * *

هذا ما نزّل عن جهة العرش و کتبه خادم الفانی تلقآء الوجه عبد رزّ

بسم اللّه الأقدس الأعظم الأعلی

مکتوب آن جناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حبّ مالک اسماء و صفات متضوّع الحمد للّه که از فضل رحمن ببحر عرفان فایز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامی که اکثری از عباد از او محتجبند الیوم ملأ بیان که خود را در اعلی ذروهٔ عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطهٔ بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و علوّ تفرید بوده کلّ شهدوا و یشهدون بأنّه لا اله الّا هو از افق سماء مشیّت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئة ان لا اله الّا هو تجلّی فرمود و از رضوان روحانی ربّانی نفحه‌ئی ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحید و علوّ تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کلّ از مقصود محتجب در این صورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کلّ بآن ناطقند قسم بسلطان یفعل ما یشآء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیّه من اهل بیان خرق حجبات الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگرچه متبصّرین از هر کلمه از کلمات این ظهور معانی ما لا نهایه ادراک نموده‌اند ولکن این مخصوص بآن نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم حفظ مختوم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کلّ ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهرهٔ الهیّه را مابین بریّه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشأنی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی اللّه در هر حین باعتراضی جدید متمسّکند با اینکه کلّ میدانند که باین ظهور اعظم ما نزّل فی البیان ثابت و ظاهر و محقّق شده و اسم اللّه مرتفع گشته و آثار اللّه در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده معذلک متّصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبهه‌ئی در قلوب القا شود و معبودیّت عجل محقّق گردد

ای اهل بیان اقسمکم باللّه قدری انصاف دهید و بدیدهٔ پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدّس تفکّر کنید منتها رتبهٔ بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمرّه از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حقّ را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقّع است از این نفوس نفوسی که خود را در اعلی ذروهٔ عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیّر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء کلمة اللّه نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیّت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که اقلاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید واللّه عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلّق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیّه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود

بگو ای احولهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید اقلّاً آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمّدم و ما یظهر منّی ما ظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جمیع امور معلّق است بمشیّت الهی و ارادهٔ آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیّت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ آن نازل گردد لیس لأحد ان یعترض علیه لأنّ المراد ما اراد ربّکم مالک یوم المیعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بآیهٔ بعد نسخ حکم آیهٔ قبل شده گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیهٔ قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بآیهٔ دیگر نسخ شود فوالّذی انطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلآء الّا کفراً و طغیاناً و غفلةً و ثبوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب اللّه منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسّک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند انّهم اهمج من همج رعاع و اغفل من کلّ غافل و ابعد من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی هواهم و یلعبوا بما عندهم فوالّذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزلهٔ در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیّه وارد نیاورده افّ لأهل البیان غایة فضل رؤساشان آن است که ظهوری که بیان بشارةً له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره اللّه را شهید نموده و آنقدر بی‌شرمند که با این افعال قبیحهٔ منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جایز نه

ملاحظه کنید چه قدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنهٔ بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخان و بمقرّی که صدهزار شریعت بامر او محقّق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی‌بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند فواللّه اگر نظر کور شود بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افئده معدوم شود بهتر از آن است که بآن حجبات محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حقّ را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزّل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة اللّه و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از قلم اعلی احکام اللّه نازل که این ظهور متعرّض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ باللّه سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الّذی ینطق فی کلّ شیء بأنّی انا اللّه لا اله الّا انا لئلّا یبقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسّک میشوند جوهر فؤادی که بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیّت فرموده‌اند ابداً بین یدی تکلّم ننمایند بحرفی که رایحهٔ هموم از او استشمام شود

ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرّ وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اوّل ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فایز شده‌اند مگر اموری که ضرّ و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری ورقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فننی از افنان نغمه‌ایست که غیر اللّه احدی بتمامه ادراک ننموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از آن ملحدین

سؤال نماید که در این مدّت کجا بوده‌اند ایّامی که این غلام الهی مابین اعدا بانتشار آثار اللّه و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم اللّه و چون امر اللّه ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقّق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید در ظهور تسع که منصوص در بیان است چه میگویند جناب سیّاح علیه بهآء اللّه موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سواه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطهٔ اولی را باین ظهور اعظم بمشرک باللّه نوشته معذلک متنبّه نشده‌اند سیّد محمّد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیهٔ کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنهٔ تسع تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فواللّه اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده ولکن عجب است از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحیائهم و لوفائهم شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزلهٔ در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم اللّه فسوف یرجعهم اللّه الی مقرّهم فی الهاویة و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شدّاد قد بعثنی اللّه و ارسلنی الیکم بآیات بیّنات و اصدق ما بین ایدیکم من کتب اللّه و صحایفه و ما نزّل فی البیان و قد شهد لنفسی ربّکم العزیز المنّان خافوا عن اللّه ثمّ انصفوا فی امره ظهور اللّه خیر لکم ان کنتم تعلمون

عجب است از نفوسی که از این ظهور محتجبند و معذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم یقولون بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیّه و شئونات احدیّه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبهٔ مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلان را ببین عجب است از امثال این نفوس الدّهر انزلنی انزلنی حتّی یقال ما یقال و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبهٔ مجعولهٔ مشرک باللّه را در مقابل آیات عزّ الهی و بیّنات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آن است که کسی بگوید روایح وردیّهٔ رضوان الهیّه را استشمام نمودی حال روایح جیفهٔ منتنهٔ خبیثه را هم استنشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آن است که کسی بگوید با وجود حقّ نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفحهٔ ورد گلزار رحمانی روایح منتنه استشمام شود و این اعتراضاتی است که محتجبین هیچ ملّتی بامثال آن احتجاج ننموده‌اند

بگو ای گم‌گشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقرّ است که کان اللّه و لم یکن معه من شیء و الآن یکون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کلّ شهادت میدهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبهٔ او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الأبصار و اولو الأنظار بوده و خواهد بود فتفکّروا یا اهل البیان که شاید طنین ذباب را با آیات ربّ الأرباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم بمحبوب آفاق که کلمات معرضین تلقاء کلمهٔ اوّلیّه معدوم صرف بوده و خواهد بود آیا ظهور قبل نفرموده که آیات هر نفسی در رتبهٔ او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها بیان خوانده‌اند و بحرفی از آن فایز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلآء مشرکین قبل در احیانی که معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت میدهد که کلمات مجعولهٔ آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از

خدّام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهیهٔ الهیّه از بریّه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الّا من رجع و تاب بخضوع و اناب

بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیّه را ادراک نمینمائید در کلمات پارسیّهٔ حقّ و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه ننمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید قسم بآفتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده للّه بوده و خواهد بود و بآن مأمورم والّا از ایمان اهل اکوان نفعی بسلطان امکان راجع نه قد جعل اللّه ذیلی مقدّساً عمّا عندهم و انّه لهو الغنیّ عمّا سواه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا اله الّا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خبآء مجد لا اله الّا انا بأمر من لدنه لیس لأحد مفرّ و لا مقرّ الّا الیه ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لأنف الأعدآء بگذارید این هیاکل جعلیّهٔ جعلیّه را در خبائث اشارات کثیفهٔ منتنهٔ خود مشغول شوند فونفسی الحقّ مشامّ بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذو الجلال قسمت اهل اضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکّر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور ننموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند بعضی الواح پارسیّه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگرچه حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبهٔ مشرکهٔ مردوده ملاحظه نمایند ولکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است اگر آن جناب ببعضی بنمایند بأسی نیست ولکن لا یمسّها الّا المطهّرون خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند ولکن بقطره‌ئی از آن فایز نشده‌اند

بگو ای اهل بیان اقلّاً بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقرّی که نقطهٔ اولی جز نیستی بحت و فنای باتّ ذکر نفرموده جسارت ننمائید امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بیان ببیانات یحیی و سیّد محمّد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدّام این باب هم تفکّر نمایند فواللّه لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل ولکن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذرّه درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة للأمر بوده قدری تفکّر در اوّل این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فایز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اوّل معدوم بوده مصالح و حکم الهیّه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلّت عظمته از ساذج کلمهٔ امریّه هیاکل مقدّسه مبعوث فرماید بشأنی که جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلّم و قادر نبینند انّه علی ما یشآء قدیر انشآءاللّه آن جناب از بدایع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار هدی شوند فیا طوبی لک بما فزت بالمقام الأسنی و کان طرفک متوجّهاً الی الأفق الأعلی انّه یختصّ من یشآء بفضل من عنده و انّه لهو المقتدر علی ما یشآء و ربّ الآخرة و الأولی لا اله الّا هو العلیّ الأبهی

و امّا ما سألت فی فرق القائم و القیّوم فاعلم بأنّ الفرق بین الاسمین ما یری بین الأعظم و العظیم و هذا ما بیّنه محبوبی من قبل و انّا ذکرناه فی کتاب بدیع و ما اراد بذلک الّا ان یخبر النّاس بأنّ الّذی یظهر انّه اعظم عمّا ظهر و هو القیّوم علی القائم و هذا لهو الحقّ یشهد به لسان الرّحمن فی جبروت البیان اعرف ثمّ استغن به عن العالمین و اذاً ینادی القائم عن یمین العرش و یقول یا ملأ البیان تاللّه هذا لهو القیّوم قد جآءکم بسلطان مبین و هذا لهو الأعظم الّذی سجد لوجهه کلّ اعظم و عظیم و ما استعلی الاسم الأعظم الّا لتعظیمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القیّوم الّا لفنائه فی ساحته کذلک کان الأمر ولکنّ النّاس هم محتجبون هل یعقّل اصرح عمّا نزّل فی البیان فی ذکر هذا الظّهور مع ذلک فانظر ما فعل المشرکون قل یا قوم هذا لهو القیّوم قد وقع تحت اظفارکم ان لا ترحموه فارحموا انفسکم تاللّه الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فی

لوح مسطور ایّاکم ان تتمسّکوا بالموهوم الّذی کفر بلقائه و آیاته و کان من المشرکین فی کتاب کان باصبع الحقّ مرقوماً ایقن بأنّه ما اراد الّا اعظمیّة هذا الظّهور علی المذکور و المستور و استعلآء هذا الاسم علی کلّ الأسمآء و سلطانه علی من فی الأرض و السّمآء و عظمته و اقتداره علی الأشیآء و بظهوره شهدت الممکنات بأنّه هو الظّاهر فوق کلّ شیء و ببطونه شهدت الذّرّات بأنّه هو الباطن المقدّس عن کلّ شیء و یطلق علیه اسم الظّاهر لأنّه یری بأسمائه و صفاته و یعرف بأنّه لا اله الّا هو و یطلق علیه اسم الباطن لأنّه لا یوصف بوصف و لا یعرف بما ذکر لأنّ ما ذکر هو احداثه فی عالم الذّکر فتعالی من ان یعرف بالذّکر او یدرک بالفکر ظاهره نفس باطنه فی حین یسمّی باسمه الظّاهر یدعی باسمه الباطن و انّه لا یعرف بالأفکار و لا یدرک بالأبصار علی ما هو علیه من علوّ علوّه و سموّ سموّه انّه لبالمنظر الأعلی و الأفق الأبهی و یقول قد خسر الّذین کفروا بالّذی باسمه زیّنت الصّحیفة المکنونة و ظهرت طلعة الأحدیّة و نصبت رایة الرّبوبیّة و رفع خبآء الألوهیّة و تموّج بحر القدم و ظهر السّرّ المستسرّ المقنّع بالسّرّ الأعظم فوعمره انّ البیان قد عجز عن بیانه و التّبیان عن عرفانه فتعالی هذا القیّوم الّذی به خرق الحجاب الموهوم و کشف المکتوم و فکّ الانآء المختوم فونفسه الرّحمن انّ البیان ینوح و یقول

ای ربّ نزّلتنی لذکرک و ثنائک و عرفان نفسک و الّذی کان قائماً بأمرک امر العباد بأن لا یحتجبوا بی و بما خلق عن جمالک القیّوم ولکنّ القوم حرّفوا ما نزّل فیّ فی اثبات حقّک و اعلآء ذکرک و کفروا بک و بآیاتک و جعلونی جنّةً لأنفسهم و بها یعترضون علیک بعد اذ ما نزّلت کلمة الّا و قد نزّلت لاعلآء امرک و اظهار سلطنتک و علوّ قدرک و سموّ مقامک فیا لیت ما نُزّلتُ و ما ذُکرتُ وعزّتک لو تجعلنی معدوماً لأحسن عندی من ان اکون موجوداً و یقرئنی عبادک الّذین قاموا علی ضرّک و ارادوا فی حقّک ما ارادوا اسألک بقدرتک الّتی احاطت الممکنات ان تخلّصنی من هؤلآء الفجّار لأحکی عن جمالک یا من بیدک ملکوت القدرة و جبروت الاختیار و لو ننزل من المقام الأسنی و الدّرّة الأولی و السّدرة المنتهی و الأفق الأبهی و نرجع البیان من علوّ التّبیان الی دنوّ الامکان لنذکر الفرق بین الاسمین فی مقام الأعداد و لو انّ جمالی المکنون فی نفسی یخاطبنی و یقول یا محبوبی لا ترتدّ البصر عن وجهی دع الذّکر و البیان و لا تشتغل بغیری اقول ای محبوبی قد انزلنی انزلنی قضائک المثبت و قدرک المحتوم الی ان ظهرت فی قمیص اهل الأکوان اذاً ینبغی بأن اتکلّم بلسانهم و بما یرتقی الیه ادراکهم و عقولهم و لو نبدّل القمیص من یقدر ان یتقرّب و انّک لو ترید ما تأمرنی به ارفع ید المنع عن فمی استغفرک فی ذلک یا الهی و محبوبی فارحم علی عبادک ثمّ انزل علیهم ما یستطیع عرفانه افئدتهم و عقولهم و انّک انت الغفور الرّحیم

فاعلم بأنّ الفرق فی العدد اربعة عشر و هذا عدد البهآء اذا تحسب الهمزة ستّة لأنّ شکلها ستّة فی قاعدة الهندسة و لو تقرأ القایم اذاً تجد الفرق خمسة و هی الهآء فی البهآء و فی هذا المقام یستوی القیّوم علی عرش اسمه القائم کما استوی الهآء علی الواو و فی مقام لو تحسب همزة القائم ستّة علی حساب الهندسة یصیر الفرق تسعة و هو هذا الاسم ایضاً و بهذه التّسعة اراد جلّ ذکره ظهور التّسع فی مقام هذا ما تری الفرق فی ظاهر الاسمین و انّا اختصرنا البیان لک و انّک لو تفکّر لتخرج عمّا ذکرناه لک و القیناه علیک ما تقرّ به عینک و عیون الموحّدین فوعمری انّ هذا الفرق لآیة عظمی للّذینهم طاروا الی سمآء البهآء و بما استدللنا لک فی الظّاهر یحقّق بأنّ المقصود فی الباطن قیّومیّة اسم القیّوم علی القائم اعرف و کن من الحافظین و انّا سترنا هذا الذّکر و غطّیناه عن ابصار من فی البیان اذاً کشفناه لک لتکون من الشّاکرین و قل ان الحمد للّه ربّ العالمین

ای عبد ناظر الی اللّه مختصری بلسان پارسی ذکر میشود تا کلّ بریّه از فضل سلطان احدیّه از این عین جاریهٔ لاشرقیّه و لاغربیّه و لاذکریّه و لاوصفیّه و لاظهوریّه و لابروزیّه که لم‌یزل از ذایقهٔ انفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فایز شوند بدان مقصود نقطهٔ اولی از فرق قائم و قیّوم و اعظم و عظیم اعظمیّت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیّومیّت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خبیری مبرهنست و این اعظمیّت و قیّومیّت در این

ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر مثلاً مقصود از قیّوم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظمیّت که در ظاهر حروف ملاحظه میشود در مقامی همزهٔ بهاء ستّه و قائم یک حساب میشود فکّر لتعرف و فی ذلک لآیات للعارفین

ای سائل ناظر قسم بجمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور و در صحایف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشکل است بتوان ذکر کرد و فی‌الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود روح القدس میگوید که عظیم اگر خرق حجبات تسعه نماید باعظم فایز شود و این بیان روح القدس است و کان ربّه علی ما یقول شهیدا لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایّاکم ان تعترضوا و این تسعه را ایّام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلّی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیّر اعظم که در سنهٔ تسع کلّ بآن موعود بوده‌اند مع‌ذلک مشاهده کنید که این ناس نسناس بتشبّث بموهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیک غیب و شهود نموده‌اند این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزّل علیه ادراک ننموده‌اند ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن متوقّفین کلمهٔ مالک یوم الدّین را اصغا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النّار خالدون و النّار قبورهم لو هم یشعرون

و امّا ما سألت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعیّن و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی‌الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی

معلوم آن جناب بوده که روح در رتبهٔ خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطهٔ اسباب مانعه بوده والّا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است ولکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبهٔ خود مضیء بوده ولکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور ولکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبهٔ ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفهٔ طیّبهٔ مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبهٔ خود روشن و مضیء است ولکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء ولکن این مادامی است که اسباب مانعهٔ حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایّامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است ولکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبهٔ خود علی حدّ واحد بوده همچنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذرّهٔی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت ولکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوّت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثلهٔ متعدّده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطّلع شوید و مطابق نمائید بما سألت عن اللّه ربّک و ربّ العالمین حقّ جلّ ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثلهٔ مذکوره بین ناس ظاهر و مبیّن فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الّا من اراد چون ختم اناء عطریّه بید قدرتیّه شکسته شد رایحهٔ آن استشمام میشود الأمر بید اللّه یعطی و یمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم‌یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوّله بدایة و لا لآخره نهایة اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و کذلک اسم الرّبّ یقتضی المربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الهاً و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقّق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان اللّه و لم یکن معه من شیء و یکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبهٔ ممکن ذکر می‌شود محدود است بحدودات امکانیّه و حقّ مقدّس از آن لم‌یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلّیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمهٔ امریّه تنطّق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم‌چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید للّه الواحد القهّار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقّق وجود در رتبهٔ اوّلیّه بعد از تحقّق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیّه بر عرش رحمانیّه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم‌یزل یشهد بأنّه موجود و غیره مفقود اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یکون بمثل ما قد کان قسم بنقطهٔ اوّلیّه که طلعت احدیّه از احزان وارده و سدّ سبل باغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیّهٔ مستورهٔ عالیهٔ مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ محصی آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطّلع نه الّا ربّک العزیز الوهّاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلک الّا من عنده علم الکتاب

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفهٔ مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلّم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللّسان ای اختلفت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایّامی که خلیل الرّحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلّم بلسان و سمّی عبرانیّاً چون در عبور خلیل الرّحمن بآن تنطّق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیّه بعد بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اوّل من تکلّم به یعرب بن قحطان و اوّل من کتب بالعربیّة مرامر الطّائی و اوّل من قال الشّعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطّیّه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیّه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم‌یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده‌اند ولکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم‌چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجودهٔ در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت‌هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده‌هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطّلع میشود

که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشآءاللّه باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیوم حقایق مظاهر امریّه بطراز ابهی مزیّن و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن باللّه و بمظاهر امره فی کلّ الأعصار و من اعرض عنه فقد کفر باللّه المقتدر العزیز المختار و اگر نفسی تفکّر نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فایز میشود اگرچه باختصار نازل شده ولکن صدهزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور نسأل اللّه ان یرزقک ما قدّر لأصفیائه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من کلماته ما اراد و انّه علی کلّ شیء قدیر و الحمد للّه ربّ العالمین

این سند از کتابخانهٔ مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمائید.